



نقد اثبات‌گرایی در نگاه اندیشمندان و دانشمندان غرب

پوزیتیویسم از ظهور تا افول

اگر بخواهیم مبانی اساسی تفکر مدرن‌تر نبته را لیست کنیم، شاید در همان اوایل لیست به منطق پوزیتیویسم برسیم. شیوه‌ای در روش‌شناسی علمی که با توجه به آن بسبباری از گزاره‌های سنتی قرون قبل مدرنیته در غرب دور ریخته شد و اساساً روش شناخت علمی و پژوهش دنیای مدرن بر مبانی این اصل که قائل به نفی ماهیت مابعدالطبیعه به عنوان گزاره‌ای بی‌معنی است، شکل گرفت. در متن زیر نگاهی گذرا به نقدهای گسترده به مبانی اثبات‌گرایی در دهه‌های اخیر خواهیم داشت.

■ مسئله پوزیتیویسم

پوزیتیویسم یا اثبات‌گرایی، مکتبی در روش‌شناسی علمی است که بیان می‌کند تنها دانشی دارای وثوق و اعتبار تلقی می‌شود که «تجربی» باشد و چنین دانشی بر اساس روش‌های علمی محکم قابل اثبات است. روش‌شناسی پیشنهادی پوزیتیویسم، شامل همه گزاره‌هایی است که «مشاهده‌پذیر»، «تجربی» و «قابل اندازه‌گیری» باشند.

پوزیتیویست‌ها اعتقاد و تقدس خاصی سرای تجربه قادرند و آن را معیاری مهم برای شناخت پدیده‌های عالم می‌دانستند. ظهور انقلاب علمی پوزیتیویسم را می‌توان با ظهور اندیشه‌های لاک و هیوم دانست. هیوم – پدر پوزیتیویسم– فردی بود مطلقاً حسگرسا که همه مشاهدات علمی را قابل بررسی از طریق حواس پنجگانه می‌دید. وی همه نظریات قابل پذیرش در علوم را دارای سرمنشا قابل احساس می‌شمارد.

اگوست کنت، از دیگر اندیشمندان حوزه علوم انسانی که قائل به نگاه تجربی‌گرا هستند، در توضیح مکتب خود سه مرحله را برای شناخت عنوان می‌کند: مکتب اول، نگاه الهیاتی به قضایاست. در این نگاه همه چیز به خدا نسبت داده شده و درخواست الهی است که پاسخ به نیازهای انسان را تعیین می‌کند.

مرحله دیگری که شناخت بدان گونه صورت می‌گرفت، دانشمند که با استفاده از مشاهده و تفکر فکری، اعتقاد داشتند که باید تأثیرات حسی را نقطه شروعی برای روش‌شناسی علمی پذیرفت و به کمک «منطق استقرایی» و آزمایش تجربی رابطه پدیده‌ها ا کشف کرد.

■ تشکیل حلقه وین و پوز تیویسم منطقی
در دهه‌های نخست قرن بیستم گروهی از فیلسوفان هر پنج‌شبهه در کافهای قدیمی در شهر وین جمع می‌شدند و در خصوص فلسفه علم بحث می‌کردند. این جمع به شدت تحت تأثیر ارامت مابودند؛ فیلسوف و فیزیکدان برجسته اتریشی که در دانشگاه وین درس آموخته بود. شاید بتوان ماخ را پدر فلسفه پوزیتیویستی نوین بر شمرد. او به نحوی ادامه‌دهنده راه بارکلی و هیوم در مکتب اصالت تجربه بود. نگاه پوزیتیویستی این فیزیکدان به میزانی بود که اعتقاد داشت تنها باید در ادبیات علمی از واژگانی استفاده شود که صرفاً به صورت تجربی قابل مشاهده باشند و لذا نمی‌توان در نظر به‌های علمی، واژگانی همچون «میدان الکتریکی» را به کار برد. از نگاه وی اساساً مقوله‌ای مانند متافیزیک فاقد مفهوم است، چرا که قابل استنتاج مشاهداتی نیست.

فیلیپ فرانک (فیزیکدان)، هانس هان (ریاضیدان)، رودلف کارناپ (فیلسوف)، آنتونپرات (اقتصاددان) و موریتس شلیک (فیلسوف علم) و چندین نفر دیگر از دانشمندان و دانش‌آموختگان اتریشی، از اعضای اولیه حلقه وین بودند و پس از آنکه زندگی در اتریش باسوی باروی کارآمدن حزب فاشیسم دشوار شد و بعد از آنکه یکی از دانشجویان شلیک او را به قتل رساند، اعضای این حلقه به انگلیس و امریکا رفتند و آخرین موج پوزیتیویسم را در جهان گسترش دادند. به عبارتی آخرین موج پوزیتیویسم را می‌توان مکتب «پوزیتیویسم منطقی» دانست که حلقه وین آن را گسترش دادند. با همین نگاه پوزیتیویستی افراطی بسیاری از علوم

به دلیل اثبات یا تأییدناپذیری از دایره معارف بشری از نگاه پوزیتیویست‌ها طرد شدند. از جمله گزاره‌های اخلاقی و هنجارهای ارزشی را از دایره گزاره‌های علمی خارج کردند و بر تفکیک «دانش» از «ارزش» تأکید داشتند. جالب اینجاست اولین افرادی که نسبت به حقیقت اثبات‌پذیری دچار تشکیک شدند، خود پوزیتیویست‌های منطقی بودند. محل تردید نیز اصل «تحقیق‌پذیری» بود که مبنای روشی خود را بر آن استوار ساخته بودند. اصل تحقیق‌پذیری که نه فقط متافیزیک بلکه علم را نیز تهدید به ابطال می‌کرد، آنان را اندیشناک ساخته بود. در حالی که ارنست ماخ به تصفیه علوم دل بسته بود، پوزیتیویست‌های منطقی، با خیال راحت حقیقت و حقایقت تزلزل‌ناپذیر علوم جدید را مسلم گرفته بودند اما هنگامی که معلوم شد اصل تحقیق‌پذیری بر قوانین علمی نیز ایفا نخواهد کرد، این مسئله برایشان اهمیت خطری پیدا کرد زیرا اینگونه قوانین طبیعتاً به نحوی مستطری قاطعانه تحقیق‌پذیر نیستند. اثبات‌گرایان پس از اینکه نسبت به این موضوع متقاعد شدند، به «تأییدگرایی» روی آوردند. آنان از امکان تأیید نظریات علمی سخن گفتند، به این معنی که بیشتر روی «احتمال صدق» گزاره‌ها تأکید کردند و در تدوین نظریات احتمال تلاش زیادی کردند تا روش افزایش احتمال صدق را از راه تجربه‌گرایی نمایش دهند. تعیین احتمال صدق، تحولی در روش‌شناسی علوم به وجود آورد که تا هم اکنون نیز در فضای آکادمیک مبنای رد و تأیید علمی نظریات در بسیاری از حوزه‌های علوم تجربی به حساب می‌آید.

به طور کلی اگر بخواهیم مهم‌ترین مبانی پوزیتیویست‌های منطقی را پیرامون مفهوم علم و شناخت بدانیم، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
انها مباحث فلسفه علم را از نوع تحلیلی و منطقی می‌دانستند. تأکید ویژه‌ای بر روش استقرا داشتند. تحقیق‌پذیری یک گزاره از نگاه آنان معیار معنادهی آن گزاره است. طرد و بی‌معنی دانستن احکام متافیزیکی بر همین اساس، اهمیت ذاتی سه روابط میان اجزا و پدیده‌ها به جای تلاش برای فهم طبیعی و اعتقاد به امکان استناددسازی همه علوم بر اساس یک سنجه واحد از دیگر عقاید پوزیتیویست‌های منطقی بود.

■ نقد فلاسفه غرب به پوزیتیویسم

همانطور که گفته شد شاید نخستین تشکیک‌ها در اثبات‌گرایی را خود پوزیتیویست‌ها با طرح مسئله جایگزینی تأیید‌پذیری به جای اثبات‌پذیر داشته‌اند اما در ادامه و خصوصاً طی دهه‌های اخیر، انتقادات کلان‌جدی به مبانی پوزیتیویسم از سوی اندیشمندان فلسفه و دانشمندان علوم تجربی وارد شده است.
مایکل فریدمن، فیلسوف امریکایی در حوزه فلسفه علم معتقد است اکنون بیش از نیم قرن می‌شود که روزهای خوش جنبش فلسفی موسوم به پوزیتیویسم منطقی پایان یافته است. وی کارکردی را که پوزیتیویست‌های منطقی برای فلسفه منظر داشتند و توقع از برای شدن فلسفه را که برای تأیید منطق اثبات‌گرایی مطرح می‌کردند، مسیری به کج‌راهه می‌خواند که عملاً نتوانست کار کرد مطلوب آنان را ایفا کند. فریدمن می‌نویسد: «آنها ترجیح می‌دهند که فلسفه را به یک معنا، شاخه‌ای از منطق به حساب آورند و وظیفه مخصوص فلسفه را تحلیل منطقی علوم خاص بنهند. با این همه، هنوز منظر یا دیدگاهی که مطابقت چنان تحلیل منطقی‌ای باید به انجام برسد، شدیداً در پرده ابهام باقی مانده است.»

اما شاید سنگین‌ترین حملات فلسفی به روش اثبات‌گرایی را کارل پوپر در زمان توسعه افکار حلقه وین وارد کرد. او در یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایش «منطق اکتشاف علمی» که در دهه سوم قرن ۲۰ منتشر کرد، هرچه مسئله تعیین مرز بین شناخت علمی و غیر آن را همچون اثبات‌گرایان تأیید می‌کند و آن را اصل «تعیین مرز» می‌داند اما اختلاف‌نظر او با اثبات‌گرایان اینجاست که این معیار را مسئله‌ای مانند «قابلیت اثبات راستی گزاره‌ها» نمی‌داند. برعکس، از نظر پوپر یک نظر به هرچه بیشتر مورد تردید قرار گیرد بهتر است. در نظریه پوپر که به ابطال‌گرایی مشهور شد،

اندیشه



طرح محمود تبرتیوی جوان

داده

این تنها فلاسفه نبودند که در دهه‌های اخیر روی از رویکرد پوزیتیویسم گردانده و مبنای را که وجه علمی تمدن مدرن بر آن پایه‌ریزی شده بود زیر سؤال بردند، بلکه فیزیکدانان نیز به زودی به جرگه منتقدان روش پوزیتیویستی پیوستند. هایزنبِرگ، فیزیکدان آلمانی و صاحب جایزه صلح نوبل و نامعاده مشهور عدم قطعیت در مکانیک کوانتوم، اصرار قطعیت پوزیتیویست‌ها در خارج کردن مفاهیم غیرملموس از دایره شناخت رانقد می‌کند

علم ارائه می‌کند. ولی به رغم تفاوت‌های زیاد نگرش پوپر و توماس کوهن، هر دو در نقد پوزیتیویسم با هم مشترک هستند. کوهن با نقد عقاید حلقه وین تصریح می‌کند که بر خلاف نگاه استقراگرایانه پوزیتیویست‌ها، هرگز نمی‌توان یک نظریه را تحت تمام آزمون‌های ممکن قرار داد. کوهن به صراحت اعلام می‌کند که نمی‌توان بین دانش و ارزش مرزندی کرد و گره برخی گزاره‌های علمی بعضاً قابل راستی‌آزمایی و اثبات هستند اما الزاماً نمی‌توان یک گزاره را به دلیل عدم امکان مشاهدات و آزمایش‌های تجربی و محسوس، مورد تخطئه قرار داد.

انتقاد تومای به اثبات‌گرایی و ابطال‌گرایی علاوه بر کوهن در نظریات دانشمهور عدم قطعیت در مکانیک کوانتوم، افراط گزاره را به دلیل عدم امکان مشاهدات و آزمایش‌های تجربی و محسوس، مورد تخطئه قرار داد. انتقاد تومای به اثبات‌گرایی و ابطال‌گرایی علاوه بر کوهن در نظریات دانشمهور عدم قطعیت در مکانیک کوانتوم، افراط نیز ادامه می‌یابد.

■ نقدهای دانشمندان علوم تجربی

این تنها فلاسفه نبودند که در دهه‌های اخیر روی از رویکرد پوزیتیویسم گردانده و مبنای را که وجه علمی تمدن مدرن بر آن پایه‌ریزی شده بود زیر سوال بردند، بلکه فیزیکدانان نیز به زودی به جرگه منتقدان روش پوزیتیویستی پیوستند. هایزنبِرگ، فیزیکدان آلمانی و صاحب جایزه صلح نوبل و نامعاده مشهور عدم قطعیت در مکانیک کوانتوم، افراط پوزیتیویست‌ها در خارج کردن مفاهیم غیرملموس از دایره شناخت را اینگونه کنایه‌آمیز نقد می‌کند: «پوزیتیویست‌ها یک‌راحدل ساده دارند. جهان را بین چیزهایی که می‌توانیم به راحتی دربارهٔ آنها سخن بگویم و غیر آن، که تقسیم کنیم و درباره دسته دوم سکوت برگیریم. آیا کسی فلسفه بی‌هدف‌تر از این سراغ داریم؟ آن هم با توجه به اینکه همه چیزهایی که بتوان به وضوح درباره آن سخن گفت، بسیار کم است. و اگر همه این گزاره‌ها را حذف کنیم، بر تعدادی گزاره هم‌مشکل و پدیدهی مواجه خواهیم شد.»

ماکس پلاتگ، دیگر فیزیکدان معروف آلمانی و نظریه‌پرداز در حوزه کوانتوم، روش تحقیق علمی پوزیتیویسم را اینگونه عقیم می‌داند: «پوزیتیویسم فاقد نیروی محرکه به عنوان یک راهنما در مسیر پژوهش است. درست است که آن قادر به برطرف کردن موانع است اما نمی‌تواند آنها را به عوامل سازنده بازگرداند. در صورتی که پیشرفت مستقل هم‌راهی ایده‌های جدید و پرورد به حوزه‌های نوین است، نه صرفاً مبتنی بر آزمایش تجربی و نتایج آن.»

برخی دانشمندان دیگری هم بودند که در ابتدا مبتنی بر پوزیتیویسم نظرات خود را ارائه کردند اما در ادامه ششیمان شدند. آلبرت اینشتین یکی از همین فیزیکدانان است که نظریه نسبیت خاص خود را با تأکید بر پوزیتیویسم ارائه می‌کند اما در ادامه خود به محدودیت‌های جدی این روش شناختی اشاره می‌کند. پوپر در خصوص اینشتین اینگونه می‌نویسد: «این یک واقعیت جالب است که پیشترین سال‌ها یک پوزیتیویست متعصب و شخصیتی عملگرا بود اما بعداً خود او این تعبیر را رد کرد و در سال ۱۹۵۰ به من گفت، هرگز اشتباهی شبیه این نکرده بودم.» خود اینشتین اتهام پوزیتیویستی بودن را اینگونه رد می‌گوید: «من یک پوزیتیویست نیستم. پوزیتیویسم بیان می‌کند هر چیزی قابل مشاهده نیست، وجود ندارد. این ایده از لحاظ علمی غیر قابل دفاع است چون ممکن است بتوان چیزهایی را که مردم می‌توانند یا نمی‌توانند مشاهده کنند، تأیید موجه کرد. تنها چیزی که می‌توان گفت این است که عبارت «تنها چیزهایی را که می‌توانیم مشاهده کنیم، وجود دارند» به وضوح گزاره نادرستی است.»

جالب است استین واینبرگ، فیزیکدان آمریکایی و صاحب جایزه نوبل فیزیک در نقد خود به پوزیتیویسم به این نکته متذکر می‌شود که صاحبان علوم تجربی و فیزیکدانان در نقی پوزیتیویسم از فلاسفه غرب عقب افتاده‌اند و باید به نقدهای وارد شده به این مکتب روش باید توجه بیشتری نشان دهند. او می‌نویسد: «پوزیتیویسم چند دهه است توسط فیلسوفان امریکایی کنار گذاشته شده است. در حالی که فیزیکدانان یکی دو دهه از این لحاظ از فلاسفه عقب هستند. این روزها به سختی می‌توان فیلسوفی را یافت که از پوزیتیویسم دفاع کند، اما ممکن است هنوز فیزیکدانانی را بیابیم که شعارهای پوزیتیویستی می‌دهند.»

صرات

انسان در اسلام محور است اما نه انسان پوزیتیویسم!



مسئله دیگر، مسئله انسان است؛ نگاه اسلام به انسان، محور بودن انسان. این موضوع در اسلام خیلی معنای وسیعی دارد. خوب، پیداست انسان اسلامی با انسانی که در فلسفه‌های مادی غرب و پوزیتیویسم قرن ۱۹ و اینها مطرح است، به کلی متفاوت است. این یک انسان است، آن یک انسان دیگر است؛ اصلاً تعریف این دو انسان یکی نیست. لذا محور بودن انسان هم در اسلام با محور بودن انسان در آن مکاتب مادی به کلی متفاوت است. انسان، محور است. همه این مسائلی که ما داریم بحث می‌کنیم: مسئله عدالت، مسئله امنیت، مسئله فقه، مسئله عبادت، برای این است که فرد انسان سعادتمند شود.

بیانات رهبر انقلاب در نشست اندیشه‌های راهبردی ۸۹/۹/۱۰

پیشخوان

فلسفه تکنولوژی منتشر شد

کتاب «فلسفه تکنولوژی» تألیف علیرضا عباسی، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی با جستارهایی درباره فلسفه تکنولوژی و مقالاتی درباره فلسفه علم است.

در مقدمه این کتاب آمده است: فلسفه تکنولوژی قلمرو جدیدی، جذاب و سودمندی در فلسفه است که به معنا، اهمیت، ویژگی، عوارض و اثرات تکنولوژی می‌پردازد. ما از تکنولوژی برای تغییر جهان استفاده می‌کنیم تا جهان را متناسب با خود و نیازهای خود بسازیم. تکنولوژی، توانایی‌های ما را برای ایجاد تغییر در عالم افزایش می‌دهد اما آیا به راستی نتایج چنین تغییراتی همواره شفاف، قابل توصیف و قابل پیش‌بینی است؟ آیا نتایج تغییرات ناشی از تکنولوژی همواره سودمند است و آیا مخاطرات

غیرمنتظره‌ای را در بر ندارد؟

در پاسخ به همین دست پرسش‌هاست که ضرورت تفکر فلسفی و عقلانی راجع به پیشگیری از تاثیرات سوء تکنولوژی و کنترل آن نمایان می‌گردد. تفکر فلسفی در باب تکنولوژی، خود پیشرفت مهمی در ظرفیت‌های تکنولوژی است که ضرورت تفکر فلسفی در مورد آن را توجیه می‌کند. عباسی قبل از گردآوری و ترجمه کتاب فلسفه تکنولوژی، اواخر سال گذشته نیز کتاب «انسان در اندیشه پاسپرس» را که در واقع در آمدی بر انسان‌شناسی آگزیستانسیالیستی است، در اختیار علاقه‌مندان به کتاب به ویژه کتاب‌های فلسفی قرار داد.

وی معتقد است: امروزه تکنولوژی نه فقط پدیده‌ای فرعی و عارضی به شمار نمی‌آید، بلکه در کنار سایر اجزای فرهنگ و چه بسا پیشروتر از آنها به جهت‌دهی و شکل‌دهی ارزشی نظام‌های فرهنگی جهان می‌پردازد.

چنین است که امروزه به درستی از فرهنگ تکنیکال سخن گفته می‌شود، یعنی جهانی‌بینی و بینش تازه تکوین یافته‌ای که گستراننده ارزش‌ها و هنجارهای نوین است؛ ارزش‌ها و هنجارهایی که ارزش‌ها و هنجارهای سنتی را به چالش کشانده و گاه سنت را برای استنادگی بر برابر آن نیست. کتاب «فلسفه تکنولوژی» را، انتشارات «مکتبه‌الصدیقه‌الشهبده» در ۱۴۲ صفحه و با قیمت ۱۲ هزار تومان در اختیار علاقه‌مندان قرار داده است.

دیدگاه

گفتاری از حجت‌الاسلام عابدی

عرفان و تصوف دو چیزند

حجت‌الاسلام والمسلمین احمد عابدی، استاد حوزه علمیه در یادداشتی که با موضوع «نسبیت عرفان و تصوف» به گزارش درآورده است، کوشیده تا به صورت مختصر تفاوت دو مقوله عرفان و تصوف و تأثیرات اختلاط این دو در نظام آموزشی را بررسی کند. ایشان نوشته‌اند: «بعضی عرفان و تصوف را یک چیز تصور کرده‌اند. متأسفانه در برخی از دانشگاه‌های کشور نیز وقتی مثلاً دو واحد درس کلیات عرفان می‌خوانند بحثی همان تصوف را تدریس می‌کنند! بعضی از کتاب‌های تدریس در دانشگاه، با عنوان «مقدمه‌ای بر عرفان»، در واقع «مقدمه‌ای بر تصوف» است! این نشان می‌دهد که عرفان و تصوف را یک چیز دانسته‌اند یا حتی



برخی از آنهایی که مخالف هستند، باز می‌بینیم که عرفان و تصوف را یک چیز گرفته‌اند؛ مثل مرحوم آقا میرزا جواد تهرانی در کتاب «عارف و صوفی چه می‌گویند؟» عارف و صوفی را در یک سیاق قرار داده و هر دو را یک جور گوینده و می‌گوید این دو یک چیزند! متأسفانه در بین فرقه‌های متعدد در اویس، من در هیچ فرقه‌ای ندیدم که عرفان و تصوف را جدا کرده باشند. یعنی معمولاً بین اینها خلط وجود دارد. همیشه صوفی ادعا می‌کند که من یک عارف هستم! البته دقت شود شواهدی مانند اینکه مثلاً این سینا در فلان کتاب، تصوف به کار برده و مرادش عرفان است، هیچ وقت دلیل بر یکی بودن آنها نمی‌شود؛ به دلیل اینکه در چهارینج قرن اول اسلام، عرفان و تصوف یک چیز بوده است؛ یعنی کسانی چون جنید بغدادی یا یازید بسطامی یا منصور حلاج را هم می‌توان عارف بود نامید و هم صوفی. (البته در این روند ما به افرادی مانند سفیان ثوری برمی‌خوریم که باید تحقیق کرد آیا می‌شود آنها را عارف نامید یا باید به آنها صوفی گفت؟!‌) اما از قرن ششم به بعد، عارف و صوفی دو چیز شد. استاد شهید مطهری هم در کتاب خود، از قرن ششم به بعد اینها را تفکیک می‌کند.

می‌گوید که از قرن ششم می‌بینیم صوفی یک طبقه اجتماعی شده است؛ برخلاف عارف که هیچ وقت خودش را جدا از مردم نمی‌داند. مثلاً اگر به عارف بگویی چه کسی عارف است؟ هر کسی به ذهنش می‌آید، غیر از خودش! مانند موسی کلیم‌الله (ع) که وقتی کسی به او گفت یک نفر را معرفی کن که راه خدا را به من نشان دهد، موسی (ع) هر کسی به ذهنش آمد، جز خودش. در حالی که یک صوفی، خودش را یک طبقه اجتماعی می‌داند و می‌گوید ما فرقه‌ای داریم، ما چنین و چنان هستیم. وقتی نخستین جمله صفحه اول اولین کتاب فرقه نقشبندیه را که نگاه کنی، این است: «بدایاتنا، نهایات آخرینا»؛ نقطه آغاز ما، نقطه پایانی برای دیگران است! این، یعنی به هر حال ما با دیگران متفاوت هستیم و از دیگران ممتاز می‌باشیم. این تفکر صوفیانه … و لازم است اشاره شود که بحث‌های فقه هم، در عرفان دخالت دارند؛ مثلاً مرحوم آیت‌الله قاضی –استاد عرفان علامه طباطبایی و آیت‌الله بهجت – غیر مجتهد را به عنوان شاکرد نمی‌پذیرفتند.

این نشان می‌دهد که فقه هم در عرفان دخالت دارد. حضرت امام خمینی، همیشه از جمله صوفیه مذمت می‌کنند و وقتی هم می‌گویند «محققین صوفیه»، افرادی چون محی‌الدین مراد هستند، پس ببینید، هیچ وقت ملاصدرا صوفی را به یک معنای عام آن که هم عارف است و هم صوفی، به کار نمی‌برد.

■ **نقل از خبرگزاری مهر**



پیشخوان

فلسفه تکنولوژی منتشر شد

کتاب «فلسفه تکنولوژی» تألیف علیرضا عباسی، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی با جستارهایی درباره فلسفه تکنولوژی و مقالاتی درباره فلسفه علم است.

در مقدمه این کتاب آمده است: فلسفه تکنولوژی قلمرو جدیدی، جذاب و سودمندی در فلسفه است که به معنا، اهمیت، ویژگی، عوارض و اثرات تکنولوژی می‌پردازد. ما از تکنولوژی برای تغییر جهان استفاده می‌کنیم تا جهان را متناسب با خود و نیازهای خود بسازیم. تکنولوژی، توانایی‌های ما را برای ایجاد تغییر در عالم افزایش می‌دهد اما آیا به راستی نتایج چنین تغییراتی همواره شفاف، قابل توصیف و قابل پیش‌بینی است؟ آیا نتایج تغییرات ناشی از تکنولوژی همواره سودمند است و آیا مخاطرات

غیرمنتظره‌ای را در بر ندارد؟

در پاسخ به همین دست پرسش‌هاست که ضرورت تفکر فلسفی و عقلانی راجع به پیشگیری از تاثیرات سوء تکنولوژی و کنترل آن نمایان می‌گردد. تفکر فلسفی در باب تکنولوژی، خود پیشرفت مهمی در ظرفیت‌های تکنولوژی است که ضرورت تفکر فلسفی در مورد آن را توجیه می‌کند. عباسی قبل از گردآوری و ترجمه کتاب فلسفه تکنولوژی، اواخر سال گذشته نیز کتاب «انسان در اندیشه پاسپرس» را که در واقع در آمدی بر انسان‌شناسی آگزیستانسیالیستی است، در اختیار علاقه‌مندان به کتاب به ویژه کتاب‌های فلسفی قرار داد.

وی معتقد است: امروزه تکنولوژی نه فقط پدیده‌ای فرعی و عارضی به شمار نمی‌آید، بلکه در کنار سایر اجزای فرهنگ و چه بسا پیشروتر از آنها به جهت‌دهی و شکل‌دهی ارزشی نظام‌های فرهنگی جهان می‌پردازد.

چنین است که امروزه به درستی از فرهنگ تکنیکال سخن گفته می‌شود، یعنی جهانی‌بینی و بینش تازه تکوین یافته‌ای که گستراننده ارزش‌ها و هنجارهای نوین است؛ ارزش‌ها و هنجارهایی که ارزش‌ها و هنجارهای سنتی را به چالش کشانده و گاه سنت را برای استنادگی بر برابر آن نیست. کتاب «فلسفه تکنولوژی» را، انتشارات «مکتبه‌الصدیقه‌الشهبده» در ۱۴۲ صفحه و با قیمت ۱۲ هزار تومان در اختیار علاقه‌مندان قرار داده است.

دیدگاه

گفتاری از حجت‌الاسلام عابدی

عرفان و تصوف دو چیزند

حجت‌الاسلام والمسلمین احمد عابدی، استاد حوزه علمیه در یادداشتی که با موضوع «نسبیت عرفان و تصوف» به گزارش درآورده است، کوشیده تا به صورت مختصر تفاوت دو مقوله عرفان و تصوف و تأثیرات اختلاط این دو در نظام آموزشی را بررسی کند. ایشان نوشته‌اند: «بعضی عرفان و تصوف را یک چیز تصور کرده‌اند. متأسفانه در برخی از دانشگاه‌های کشور نیز وقتی مثلاً دو واحد درس کلیات عرفان می‌خوانند بحثی همان تصوف را تدریس می‌کنند! بعضی از کتاب‌های تدریس در دانشگاه، با عنوان «مقدمه‌ای بر عرفان»، در واقع «مقدمه‌ای بر تصوف» است! این نشان می‌دهد که عرفان و تصوف را یک چیز دانسته‌اند یا حتی



برخی از آنهایی که مخالف هستند، باز می‌بینیم که عرفان و تصوف را یک چیز گرفته‌اند؛ مثل مرحوم آقا میرزا جواد تهرانی در کتاب «عارف و صوفی چه می‌گویند؟» عارف و صوفی را در یک سیاق قرار داده و هر دو را یک جور گوینده و می‌گوید این دو یک چیزند! متأسفانه در بین فرقه‌های متعدد در اویس، من در هیچ فرقه‌ای ندیدم که عرفان و تصوف را جدا کرده باشند. یعنی معمولاً بین اینها خلط وجود دارد. همیشه صوفی ادعا می‌کند که من یک عارف هستم! البته دقت شود شواهدی مانند اینکه مثلاً این سینا در فلان کتاب، تصوف به کار برده و مرادش عرفان است، هیچ وقت دلیل بر یکی بودن آنها نمی‌شود؛ به دلیل اینکه در چهارینج قرن اول اسلام، عرفان و تصوف یک چیز بوده است؛ یعنی کسانی چون جنید بغدادی یا یازید بسطامی یا منصور حلاج را هم می‌توان عارف بود نامید و هم صوفی. (البته در این روند ما به افرادی مانند سفیان ثوری برمی‌خوریم که باید تحقیق کرد آیا می‌شود آنها را عارف نامید یا باید به آنها صوفی گفت؟!‌) اما از قرن ششم به بعد، عارف و صوفی دو چیز شد. استاد شهید مطهری هم در کتاب خود، از قرن ششم به بعد اینها را تفکیک می‌کند.

می‌گوید که از قرن ششم می‌بینیم صوفی یک طبقه اجتماعی شده است؛ برخلاف عارف که هیچ وقت خودش را جدا از مردم نمی‌داند. مثلاً اگر به عارف بگویی چه کسی عارف است؟ هر کسی به ذهنش می‌آید، غیر از خودش! مانند موسی کلیم‌الله (ع) که وقتی کسی به او گفت یک نفر را معرفی کن که راه خدا را به من نشان دهد، موسی (ع) هر کسی به ذهنش آمد، جز خودش. در حالی که یک صوفی، خودش را یک طبقه اجتماعی می‌داند و می‌گوید ما فرقه‌ای داریم، ما چنین و چنان هستیم. وقتی نخستین جمله صفحه اول اولین کتاب فرقه نقشبندیه را که نگاه کنی، این است: «بدایاتنا، نهایات آخرینا»؛ نقطه آغاز ما، نقطه پایانی برای دیگران است! این، یعنی به هر حال ما با دیگران متفاوت هستیم و از دیگران ممتاز می‌باشیم. این تفکر صوفیانه … و لازم است اشاره شود که بحث‌های فقه هم، در عرفان دخالت دارند؛ مثلاً مرحوم آیت‌الله قاضی –استاد عرفان علامه طباطبایی و آیت‌الله بهجت – غیر مجتهد را به عنوان شاکرد نمی‌پذیرفتند.

این نشان می‌دهد که فقه هم در عرفان دخالت دارد. حضرت امام خمینی، همیشه از جمله صوفیه مذمت می‌کنند و وقتی هم می‌گویند «محققین صوفیه»، افرادی چون محی‌الدین مراد هستند، پس ببینید، هیچ وقت ملاصدرا صوفی را به یک معنای عام آن که هم عارف است و هم صوفی، به کار نمی‌برد.

■ **نقل از خبرگزاری مهر**